

ردپای آفتاب

بر اساس زندگی یاسدار شهید
سردار عبدالحمید صالح نژاد

غلامرضا کاج

سرشناسه: کاج، غلامرضا ۱۳۴۰

عنوان و نام پدیدآور: زرد پای آفتاب : زندگی و خاطرات پاسدار

شهید سردار عبدالحمید صالح نژاد / غلامرضا کاج.

مشخصات نشر: تهران : نیلوفران ، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص. : مصور .

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال ۵-۱۵-۶۳۹۳-۶۰۰-۹۷۸ :

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: زندگی و خاطرات پاسدار شهید سردار عبدالحمید صالح نژاد .

موضوع: صالح نژاد، عبدالحمید، ۱۳۴۰-۱۳۶۴.

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۵۲ص / DSR1۶۲۶

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۱۹۹۵۱

www.ketab.ir



نام کتاب: رد پای آفتاب
نویسنده: غلامرضا کاج
انتشارات: نیلوفران
صفحه آرا: حسین سالمی تزد
لیتوگرافی: هور رنگ
شمارگان: ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۰
قیمت: ۴۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۹۳-۱۵-۵

02144443162 09125497040 09161130561
www.niloofaran.com info@niloofaran.com

تهران: پونک سردار جنگل نبش گلزار یکم پلاک ۱۱۷ واحد ۴

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۴	زندگینامه
۱۹	کتک، شلاق و استقامت
۲۱	تشویق و سرمشق
۲۳	ردپای استدلال
۲۴	محاسبه نفس
۲۵	در فراق دوست
۲۶	شان و شوخی
۲۸	مرید و بهانه
۲۹	رسالت خطیر پاسداری
۳۰	یک روح در دو بدن
۳۱	شستن لباسهای دوستان رزمنده
۳۲	اهمیتی فراتر
۳۳	شوری مقدس
۳۴	مانور و شهادت احتمال
۳۵	ناگهان ایثار
۳۶	بی سیم چی و نگهبانی

- ۳۷ عبادتی آگاهانه
- ۳۹ توضیحی مؤذبانانه
- ۴۰ محو نگاه، غرقِ کلام...
- ۴۱ شستشوی روح و ادبی عاشقانه
- ۴۲ دانشگاه جبهه
- ۴۴ ماهی در آب
- ۴۵ سبز پوش
- ۴۷ سومین شهید
- ۴۹ انصراف از جبهه هرگز
- ۵۱ وضوی گلدانها
- ۵۲ وارسته مرد
- ۵۴ حرف دل
- ۵۶ غرور و هشدار
- ۵۷ نگاه با طراوت
- ۵۸ توجیهی منطقی
- ۵۹ حتی سنگی
- ۶۰ نوبت درجه دارها
- ۶۲ امتحان در نیمه شب
- ۶۶ در حسرت شهادت
- ۶۸ اصلی‌ترین مسئله
- ۷۰ آموزش بهداشت

- ۷۱ بهداشت و سنت رسول خدا
- ۷۲ ارادت و عزاداری
- ۷۵ اندوخته‌های نظامی
- ۷۷ عملیات یا پدافند
- ۷۹ خطی قرمز
- ۸۰ پنجه در پنجه
- ۸۱ یک شب سرد زمستانی
- ۸۲ اقتدا به سالک الهی
- ۸۴ ساحل سلامت
- ۸۵ توصیه‌ای آسمانی
- ۸۶ دستهای غیبی
- ۸۹ ملاقات با امام
- ۹۰ ارادت به عشق
- ۹۱ رفع بهانه
- ۹۲ سجده‌ی نیمه شب
- ۹۴ زمزمه الرحمن
- ۹۵ زمانی که سخن از خدا بود
- ۹۶ درد آشنا
- ۹۷ انتخاب
- ۹۹ مبدا عکس فرزندم
- ۱۰۰ مسافرت

- ۱۰۳ داستان مرد فقیر
- ۱۰۵ خواندن من گریه ی او
- ۱۰۷ مرد مستمند
- ۱۰۸ مراسم قبل از ازدواج
- ۱۰۹ زمستان و آموزش در آب
- ۱۱۱ شناسایی در اروند رود
- ۱۱۴ شب عملیات خیبر
- ۱۱۶ غرور نظامی
- ۱۱۸ خوابی که به حقیقت پیوست
- ۱۲۱ ماسک و گازهای شیمیایی
- ۱۲۲ خبر شهادت برادر
- ۱۲۳ رؤیا و حقیقت
- ۱۲۶ انفجار نارنجک در بحران
- ۱۲۸ دعای روز و عملیات والفجر مقدماتی
- ۱۲۹ صمیمیت کلام
- ۱۳۳ حفظ بیت المال و شهادت
- ۱۳۵ توسل
- ۱۳۸ مراسم عقد
- ۱۴۴ سرعت ۹۰
- ۱۴۵ رنجش دل
- ۱۴۶ آتش در خانه

- ۱۴۸ احساس سبز
- ۱۴۹ وقت رفتن
- ۱۵۴ پیوند سلاح و قلم
- ۱۵۶ دعا کن
- ۱۶۳ ماندگارترین خاطرات
- ۱۶۵ یک نامه
- ۱۶۶ نامه‌ی شهید صالح نژاد به همسرش در شب عملیات والفجر ۸
- ۱۶۸ وصیت نامه
- ۱۷۱ عکس‌ها و یادها

مقدمه

مردان بزرگ حادثه‌های عظیم و ماندگار می‌آفرینند و همراه در خاطره‌ها می‌مانند، مردان بزرگ اراده‌هایی هستند که در معرکه‌ها، معادله‌ها را بر هم می‌زنند و در کمال ناباوری، تاریخ و منظر دیگری می‌سازند، مردان بزرگ روح‌های بلندی هستند که هرگز در ساحل خستگی و ناامیدی لنگر نمی‌اندازند و سینه‌های فراخشان بوی همت و تلاش و ایمان و آزادگی می‌دهد و مردان بزرگ در لحظه لحظه‌ی زندگیشان درس‌هایی بزرگ، حماسه‌هایی بی‌نظیر و قصه‌هایی شکوهمند از خود برجای می‌گذارند.

شهیدان که خود مردان بزرگ تاریخ هستند نقش‌آفرینانی بودند که در ۸ فصل عشق با فداکاری‌هایشان ایثار را به تصویر کشیدند؛ عشق را معنا کردند و صلابت و ایستادگی را در مقابل هجوم هرزه‌باده‌ها تفسیر کردند. آنها با سرانگشت اراده، صحنه‌هایی را رقم زدند که آسمان را نیز به شگفتی وا می‌داشت، بن بست‌هایی را می‌شکستند که جز با عزمی استوار و ایمانی پایدار امکان‌پذیر نبود و لحظه‌هایی را سرودند که خدا و صداقت و پاکی در بیت بیت آنها نهفته بود.

سرودن از شهیدان سرودن از یک دیدگاه، یک تفکر و یک عقیده است، نوشتن از خاطراتشان نوشتن از ایمانشان، عشقشان و صداقتشان است و گفتن

از سرگذشتشان گفتن از سالکان و رهپویان خستگی‌ناپذیر جاده‌های پرخطر و دریا‌های خوفناک است.

وقتی به سراغشان می‌روی نمی‌دانی به شرح کدام ماجرایشان پردازی؟ از رجزهایشان در هجوم تیرهای ذوب شده بسرایي یا از شعارهای عاشورایی‌شان، از نماز شب و عرفانشان زمزمه کنی یا از رقص مرگ در میدانهای مین، و از شگفتن‌شان در زیر باران معرفت بگویی یا از لحظه عروج.

تنها آن چه در اعمال، کلام و گفته‌ها و وصیت نامه هایشان مرور می‌شود این است که آنها با اراده‌ای مستحکم از جان و مال و خودشان گذشتند ولی منتظر ستایش چشمها نبودند، چشم ستایش و پاداش از مخلوق نداشتند و لبخند رضایت دیگران راهی‌شان نمی‌کرد.

خاطراتشان دریایی از عبرت‌های شگفت، گنجینه‌ای است از کارهای فراموش ناشدنی و آسمانی است از تجربه‌های تلخ و شیرین.

سیر در زندگی شهیدان درسهای بزرگی از فتوت و جوانمردی، سخاوت و آزادی و ایمان و ایثار به ما می‌دهد آنها مردان خود ساخته و تاریخ ساز و با استعدادی بودند که اگر ضرورت حضور در جبهه، دفاع از انقلاب و سرزمین اسلامی و ادای تکلیف شرعی نبود قطعاً در زمینه‌های علمی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... حماسه می‌آفریدند و مدارج عالی از آن آنها بود چنان که بسیاری از شهیدان و رزمندگان دانشجوی رشته‌های عالی و مهم بودند اما درس را رها و به جبهه آمده بودند، بسیاری از آنها مهندس، پزشک، استاد دانشگاه، محقق، مخترع، نویسنده، شاعر و... بودند و بسیاری نیز در پست‌های مهم مسئولیتی و کلیدی خدمت می‌کردند.

مجموعه‌ای که پیش رو دارید زندگینامه و خاطرات پرشور و پر حماسه‌ی شهیدی است که در حالی به جبهه می‌رفت که پدر و مادر و زن و دو فرزندش در زیر بارانی از موشکهای ۱۲ متری و توپهای دور برد عراق در دزفول به سر می‌بردند او رزمنده‌ی خستگی ناپذیری بود که از روزهای آغازین جنگ تحمیلی عراق علیه ایران قامت افراشت و از جان و مال و اولاد خود گذشت تا دشمنان را از هر گونه چشم داشتی نسبت به خاک جمهوری اسلامی ناامید گرداند.

هر چند جمع آوری خاطرات و نوشتن آنها امری است مشکل، اما ارائه الگوهایی از انسانهای وارسته و موفق و ایثارگر برای جوانان، خستگی و تلخی راه را به شیرینی مبدل می‌کند.

امید است مورد رضایت حق تعالی قرار بگیرد و در پیشگاه شهیدان روسفید باشیم از کلیه عزیزانی که خاطراتشان را در اختیارمان گذاشته‌اند کمال تشکر و قدردانی را داریم.

غلامرضا کاج

زندگینامه

در صبحگاهی که جویباران بشارت زندگی می‌دادند، چشمه‌ها طراوت و تازگی را به ارمغان می‌آوردند و غنچه‌ها سرود شکفتن را در گوش نسیم زمزمه می‌کردند نوزادی چشم به دنیا گشود که در اولین روز تولدش شهادتین و اذان با گوشش آشنا شد تا یکتایی خدا، رسالت محمد(ص) و جانشینی علی(ع) تا اعماق جانش که زلال بود و پاک، زمزمه شود. او زندگیش را در سال ۱۳۴۰ و در خانواده‌ای که جانشان سرشار از عطر لذت بخش قرآن و اسلام و ولایت ائمه بود آغاز کرد.

نامش را حمید گذاشته بودند که این همگام با صفات پسندیده و حالات و رفتار نیکویش بود در زمانی که شکوفه شکوفه لیخند کودکی بر لب داشت با صدای اذان دست در دست پدر راهی مسجد می‌شد و با ربانی کودکانه، به نماز جماعت می‌ایستاد. علاقه‌اش به مسجد و نماز و قرآن آن چنان بود که در دوران نوجوانی عضو فعال جلسه قرائت قرآن مسجد محل شد و با بهره‌گیری از آیات الهام بخش قرآن و کلام معصومین بر معلومات خود می‌افزود به گونه‌ای که رشد و پیشرفت او نسبت به سایر هم سن و سالهایش به خوبی مشهود بود و این رشد تا آن جایی بود که با قد کوچکش برای ایراد سخنرانی پشت تربیون قرار می‌گرفت تا آن چه را که مطالعه کرده است برای اعضای جلسه بیان کند.